

اهل سنت و شیعیان جلوگیری کرد. درین دوران سیف فرغانی شاعر شیعی مذهب پایان قرن هفتم با یادآوری قتل امام حسین (ع) در کربلا، در تقویت مبانی تشیع می‌کوشید... ای قوم، درین عزای بگزیرید کسر کشته کربلا... بگزیرید با این دل مردها خنده‌تا چند؟ امروز درین عزای بگزیرید فرزند رسول را بکشید... باز بهر خدای را بگزیرید در تبیجه اشاعه و پیشرفت تشیع در قرن هفتم و هشتم، اهل سنت تا حدی از عناد و مخالفت خود را شیعیان دست کشیدند و شیعیان از بدگویی به شیعیان خودداری کردند: «ما نمی‌باشیم»... این استدلال ایضاً نتایج اختلافات مذهبی در عهد مغول نشان می‌دهد. این عادت مذموم و این جنگ زیان‌بخش بین شیعیان و اهل سنت به کلی ریشه کن نشد. پس از غازان، سلطان محمد او لجایتو تحت تأثیر تبلیغات ائمه حنفی به این مذهب گرایش بیشتری داشت و پس از جلوس به تخت پادشاهی، حنفیان از این جریان سوء استفاده کردند و با شافعیان درافتادند، تا جانی که ایلخان و سران و بزرگان مغول از قبول این مذهب پشیمان شدند؛ «توضیح واقعه چنان است که برادر علاقه و تمایل خواجه رشید الدین، فاضی نظام الدین عبدالملک مراجنه بی عالم بزرگ شافعی، نزد او لجایتو تقریب یافت و فضاء مملکت بد و مقصود گشت؛ فاضی که در مذهب شافعی منعصب بود با ائمه حنفی در حضور سلطان بحث‌ها می‌کرد و آنان را محجوب می‌نمود و همین امر موجب توجه او لجایتو به مذهب شافعی گردید. درین اوان که مصادف با سال ۷۰۷ هجری... بود صدر جهان بخارابی که ریاست حنفیان را داشت، به درگاه سلطان آمده بود، جماعت حنفیان شکایت فاضی التضاذه بدو برداشت؛ او نیز روز جمعه در حضور سلطان سؤالاتی از فاضی، درباره نکاح کرده و دو طرف شروع به عرض فضایح مذهب مخالف خود کردند و رسوابی‌ها به مبار آوردند... از آن مباحثات بین وجه، سلطان و امرا و وزرا برنجیدند و زمانی خاموش شدند و به همدمیگر می‌نگریدند، سلطان از سر غصب از آن مجلس برخاست و به وثاق رفت، قتلغ شاه با دیگر امرا گفت که این چه کار بود که ما کردیم و یا سای

وچهگی خلافاً و دلیل پدر از خواهد بگذشت شیم او به دین عورت پروردید که ابه جندیلی قلم  
منعکس انتخاب آقای نژادلاری عیان ایشان فاش نماید. این مسلمان خوده کلش روی میم و میان  
تعلیمات امراء و خوانندها و انتخاب افراد و همایش خبر تبایع شنیده متفاوت شدند و آنکه زبان  
اصنایع غنماییم که دیدند که طنز و افسوس آغاز من کردند و طبع شفاقت اتراک را زان  
قتلهای فرقه گرفته، و دلیل داشتند آنها در اینوار و غلبانی می بودند... این سیاست  
که در پیش از انتخاب شیعیان با اهل شیعیان و اهل اعراض و تقاضی که میان فرقه اهل تشیع  
تو بخواه داشت، سلطان و اطرافیان اون ایده از همانجا در اینجا میدانند و دودلی بمنزله من جراحت.  
سلطان که ایمه مذهب شیعیان می گردید و زمانی در زنجیره محبوبیت مخالقله به یکی  
از فرقه شیعیان مذهبی می شدند این انتظام در احمدوند شوال هفته لاهیجنزی اول جایلو مذهب  
شیعیان را ویدی و گفت، و سیار از خود را به قبول مذاهیه احمدیه دادند و ادعا شد تو فرمادند که نام  
اسمه خلیفه شخصیتین و از خطیبه بینندگاند و بمقام علی ای حسین (ع) اخططا و کشیدند و در  
اذان حقیقی علی خبیث القیمت گل هدایتی این تلقیب سلطان محکمل اول جایلو پیش از مردم  
تردید و دودلی، چون شیعیانی امتعض است از ایکه سلطنت شیعیان، شیعیان اوزارا  
خدابنده و اهل سنت وی را خربنده خوانند. خدابنده در اواخر دوران سلطنت  
دریافت که چون اکثر رعایای او اهل عیش و اصحاب اندیشه ایلیش از افزایش دو اقویت  
شیعیان لخود را کند، اولی در هر خالک توجه غازان سجاد و اول جایلو به لفظ پیشیج  
از موجبه تقویت شدند و مین اجماعی شدند، چنان که فضل آمطالعه در پیش از  
میلادی ایزد دل دوران فرانسه حکومیت ایلخانان دیدند، قیام هائی ملی این دوران  
ناظر قبام سردار ایل اواحکو منته می داشت، مین هشیاری پیشتر زنگ هدیه ای اداقت و  
نیازمندی ای ایشان را که شیعیان یووندند و در صیفیه ایان یا استفاده از این  
دریاعیه ایچهاری مذهب شیعیه را ایشان را میلیم ای ایشان حولیدند، ملما ن لماله زاریه بر  
ری ایمعه ری ای ایله لش ای ایچهاری هیئت ایل هیئت ایل هیئت ایل هیئت ایل هیئت ایل هیئت  
ن خاصل بجهت های مذهبی شاه ایل ای شیعیان ایل ای شیعیان ایل ای شیعیان ایل ای شیعیان  
دست چنگ های مذهبی شاه ایل ای شیعیان ایل ای شیعیان ایل ای شیعیان ایل ای شیعیان  
یعنی مکشانیده ایشان قبیله ایشان آشیانی می ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

اصفهان تا سال ۶۳۳ باقی بود و در این سال شافعیه برای آن که یکباره از شر خصم دینی خود خلاص شوند، به سپاهیان مغول یعنی اردوی اوگنای قاآن که بار دیگر به ایران آمده بودند، در انجام این قضبّه شوم توسل جستند و با این حرکت سفیهانه، مغول را که تا آن تاریخ بر اصفهان مستولی نشده بودند، به آن شهر کشیدند و خانمان خود را یکسره به باد نیستی دادند... این ابی الحدید گوید، مغول... در سال ۶۳۳ اصفهان را در حصار گرفتند و شافعیه و حنفیه در همان موقع که مغول شهر را در محاصره داشتند، در داخل به جان یکدیگر افتادند و جمعی کثیر از طرفین به خاک هلاک افتادند؛ عاقبت شافعیه دروازه‌های شهر را بر مغول گشود، به این امید که تاتار حسب الوعده، حنفیه را قتل عام کنند و از سر خون شافعیه درگذرند، ولی مغول در ورود به اصفهان قتل عام را از شافعیه ابتدا کردند و پس از کشتاری فجیع از ایشان به حنفیه پرداختند و سایرین را از دم تیغ بی دریغ گذرانیدند، زنان را به اسیری گرفتند و شکم آیستان را شکافتند، اموال را به غارت برندند و اغنا را مصادره کردند، سپس آتش در شهر زدند و اصفهان به تلی از خاکستر مبدل گردید...<sup>۱</sup>

مقدمات تعصّب شیعیان در تبلیغ آئین خود چنان‌که گفتیم چون مغولان پیرو آیین خاصی نبودند، ملل تابع را در آراء و نظریات مذهبی آزادی کامل می‌دادند و این تساهل مذهبی مدت‌ها ادامه داشت؛ تا احمد تکودار برادر ابا قاخان به آیین اسلام گردید و غازان خان که از ۶۹۴ تا ۷۰۳ هـ پادشاهی کرد و جانشین و برادر وی اولجایتو مشهور به سلطان محمد خدابند که مدت ۱۳ سال حکومت کرد، هردو به دین اسلام گرویدند. «اولجایتو به تشویق پاره‌یی از عالمان امامی، پیروکیش امامیان گردید سکه به نام دوازده امام زده خطبه به نام ۱۲ امام خواند و مسجد باشکوه سلطانیه را که یکی از شاهکارهای معماری ایرانی شد، برسبیل یادبودی از ایمان خویش برپا داشت. این مسجد با گنبد زیبای آن، از این‌هیه بسیار معظم اسلامی و دارای تناسب و رموز معماری بسیار نظیری است که بر اثر لطمات چندین قرن نزدیک به انهدام بود که در سالهای اخیر تا حدی تعمیر

۱. مجموعه مقالات اقبال آشتیانی، به اهتمام دکتر دیرسیاپی، ص ۲۹۹ بعد.

شده است. دیلاوفوا فرانسوی آن را بزرگترین و جالبترین پناهانی شمره است که پس از استیلای عرب در ایران بنام شده است.<sup>۱</sup> اولجا یتو بزرگتری علامه شیعی عهد، حسن فرزند یوسف حلی را از عراق عرب به سلطانیه آورد و وی را به تدریس در مدرسه شاهی گماشت؛ این بخطوطه جهانگرد نامدار متغیری که در همین عهد از ایران دیدن کرده است در سفرنامه می‌نگارد که چگونه پادشاه مغولی ایران به اشاره و تشویق علامه حلی بر بخش‌های مختلف کشور و از آن جمله عراق و فارس و آذربایجان و اصفهان و کرمان و خراسان، قاصدان ویژه فرستاد و از مردم خواستار پیروی از آراء و عقاید امامیان گردید و چه سان مردم ایران به ویژه ساکنان اصفهان و شیراز پافشاری ورزیده و قاصدان ایلخان را با تهدید به بازگشت نزد ولی نعمت خود مجبور کردند. از نوشه‌های این بخطوطه پیداست که اکثریت مردم ایران در نیمة اول سده هشتم هجری اهل سنت بودند و از کبیش شافعی پیروی می‌کردند...<sup>۲</sup> و به شهریاران و زورمندان عصر اجازه نمی‌دادند که در معتقدات مذهبی و امور شخصی و وجودانی آنان مداخله و امر و نهی نمایند. در این دوران مراکز شیعی نشین جهان اسلام به بحرین، لحسا، شهر قطیف و کوفه منحصر بود... همین نکته‌ها را جغرافیادانی بزرگ و موشکاف چون حمدالله مستوفی که در حدود ۷۴۰ هـ ق در سراسر ایران سفر کرده است، تأیید می‌کند. گرایش سلطان محمد خدابنده به گسترش آرای شیعی امامی در سراسر ایران، کمابیش به دوران صداسله تقیه امامیان پایان داد. میان طبرستان که از دیرباز پناهگاه امنی برای امامیان بود و مراکزی چون مشهد و قم که کوچ نشین غربیان شیعی کبیش کوفه بود، مناسبات آشکاری برقرار گردید. عقاید شیعی که ترجمان بعض‌های نهفته و آرمان‌های سرخورده توده رنجبر و مستمند بود، برای روحیه تسلیم و مشرب آزادی خواهی فرزندان تیمور به میان اشراف و حاکمان خود کامه نیز رخنه کرد؛ عقاید کبیش شافعی که موافق نوشه‌های این بخطوطه و حمدالله مستوفی کبیش اکثریت مردم این عهد و عهد مغول بود، بیش از معتقدات پیروان سایر کبیش‌های سنت با آرای امامیان همانندی داشت...<sup>۳</sup>.

پس از آنکه الجایتو درگذشت، مریئیان و مشاوران ابوسعید موفق شدند که

۱. دایرة المعارف فارسی، جلد دوم، ص ۲۴۱۵.

۲. تاریخ اجتماعی، طاهری، پیشین، ص ۱۳۱.

دیناخانه جواندرا نام اصلی و مذهبی اهل سنت است، معتقد سیاستی، نظری و مسکنی های اولیه از  
دیگر نام خلقالقی و اشیاء می دیده بودند که عوامل ترقیت فدیه ب شیوه انتقای عشری نفوذ  
خود را تا حدی درستگاه دولت افغان دست داد و ایران از آن پس با دیگر عرصه  
زبان خود را در شاخه های مختلف اسلام گردانید. تا سرانجام همین از بیان حکومت تمیز و  
جانشینان او را با تشکیل حکومت صفویه بروزی نهایی به صفویه صفویان و آئین تشیع  
گرداند و تاریخ علمی آن را مشتمل بر این شناخته دنیا نمایند. نه تنها تقویت  
لتسلیم و تعمیم آن را ترسیمه نمایند بلکه این ایجاد را تقویت و تکثیر نمایند و آن  
مشتمل است فقهی تبیین و تأثیر ایجاد و تقویت مردم را به این ایجاد این ایجاد  
آن تعمیم و تبلیغ میکنند و این ایجاد را اسلام نهادن نمایند از جمله این ایجادی  
نقشه های سیاسی خود را مستفاده نمی کرد، فی المثل با این تعمیم مذکور می بینیم «اطیعو الله  
وقاطبوا القمر سول و اولوا الامر منکر و کن مردم را به اطاعت دنیو چون در جوایز خیل و  
رسول و با ولوا امت (السلطان) تبلیغ می کنند و کاملاً موافق بود این قبیل تعالیهم داربا  
روشن استدایی و اظالمانه خود را مقابله نمی دیدند ولی در عین آجال به دیگر اصول و  
اتصالیم اخلاقی فرقانی اسلام چندان های بندانمود و قتل هزاران هزار از نفوس ایشانی و  
نچادر و چه حقوق عمومی در غای و مدارک معرفت و شهراب الخوارزی و دیگر کارهای تاریخی  
خود را افتخاری اسلام نمی دانستند و در اقتضای محيط اجتماعی و ایلاتی اخورد با  
زیانات بیشتر تجاذب مخالفت نمی کردند هر تولد امن ایونیدن موضع درین و توجهات  
نیوف العاده تعمیم بیرونی طلبیوند به عقبیه تعریجی و یکی از اسلامیان سیاسی روز بود که  
اویلیه مقلد آورده داشت ای احمدیان خواست کفر می شد اخیره همان شخصی کیه در  
پیوریه تعصیت عجیب نسبت آی عالم تشبیع و طرفداران حضرت علی (ع) از خود  
زیان می دادند از جو اسما ایشان شیگوی از ابرویچ می شادست آگاه تیموری به قصد عوام فربیض  
و لجه ب افکار اصولی پاک خدا و کن از اهد و حضوره گریم من گرفته بختنگ که پکجاو چون  
له قضیه تبلیغ (واقعه در چنوبی قهستان) رسید اظهایان تهاجم کرد که همچنان با بکر تا بهادی  
ملاقات اکنند و تا رابه شخصی ای خواه اطلیلیده و لیش زاده همکننده کیه از ای ای تیموری کاری  
نمیستند هر گاه تیموری مایل استان بغا و ممتاز و پیش تشریف «حاصل سکنه» نا اخیره با پای

خواه بخدمت او بی راقت آنچند ساعت این‌گفتگو گردید. تیموری هکذا از تبعیجه و  
الهزاین ملاقات لب‌را احمد آفوه مواد خود نجود. «حافظه ابرو» فی‌ذینگران مطالعی گفته است: «  
تیموری را زاهد پر تدبیر» سبب این‌گشت که ا JACKSON هر را ته با عالم پنهان‌اهی اش را عقیق و  
عرفی بدینجی عیکی از آنچه اعمل نمی‌کند! تشیع جواب داد: «مالجیش لذتویارها بجا و  
گوشود که دیم تویی افتخاریه عمل نکرد، در تجربه خود گونه‌توانی برآورد و تامی‌سدن  
ما لطفگر گردیدی». هرگاه این‌فهم بدان چه گفتم: «عمل تکنیک‌اللطف امثالیست و این‌جواب علیط  
خواهد بکولد». ولی این‌چنان که اخباریخ شکان متن دهد تیموری هرگز دست از ظالم و  
شصتگری برداشاید. واخلاقی رئیسه زاهدانه تلاخعلیه ثالثی بروای نسلطنتشدابلکه او  
نیز مخالف چنگیز خوارزمهو با همو بیدادگری های تیموری نظر لایقی کوترو به مرگ طبلیعنی  
درگذشت. این‌حکم تاریخ، جنگ‌لاین‌ستگران و نامیں آزادی او دموکراسی انشایه  
بیداری و رشد اجتماعی و اتحاد و فملکاری و سلیمانیه خود را مکان پذیری، امنیت و  
بسن پیچان که انقلابات اجتماعی اذرانگلستان و فرانسه کو «ذینگران‌کشورهای اسلامی و  
همکاری» محل خبور است اگر فراموشگردیم به تاریخ ابطاطان. این‌آن این‌آن این‌آن  
آن‌شناوری چنان‌چنین تیموری نیز استیاست ملذه‌هایی عذر خصلی شد است، او تبدیل از قتل  
هر کسی که با حکومت او مخالفت کرده ایاند این‌مشکله چنان‌که انجواجه فضل‌الدین طنبر  
ترکه و عده‌یی دیگر از دانشمندان معروف و رهنمای خلوق‌گری هر لغة‌هه هر لغه‌یی فعل  
رسانید.

شنبه هزاری بود که عصر سورا از قرآنی می‌پشتی و روحیه  
رابطه علماء و علومنیان با سلاطین رسید. این‌شخصیت‌های متصدی روحیه لشکری،  
سلطنه و روحانیات و علمای، مدام که نصر از اطاعت سلاطین جهانی‌باشد زمان  
نمی‌بینیم تا زمان که این‌علمای ملودان احترام پادشاهان او را بالستی در بودنیه، و ملک‌عمدین که ا  
این‌یاری‌با سلطانی از احتمام نمی‌کرد که، فرقی نیای افرادی از این‌طبقة در راه فرسنگون کردن  
تاج و ایشانه او قدمی بوزداشته با مقابله و مصالح اولتی بوجیزی بزیگر فهم اندیشه محظیانه  
دولت‌داری بدوزن توجه به افکار خمزاعی و روحاںی غافرمانی زلجه سخطی کیفیت می‌داد  
به عنوان لشکری بیاد آورتی شویم که میرزا ام‌حنک‌گیانی‌بی‌سقرا در دویانی که حکومت عراق  
فزوین، ری و قم به او تفویض شده بود، چون دخل او به خرج و فانسی کرد، راه تجاوز  
و تعدی پیش گرفت. شاهرج سیزده غزال او را رایه سلطانیه و فزوین بـلـجـلـوـدـهـ کـهـ بـرـدـ

میرزامحمد از این جریان برآشست و به عصیان گرایید و برآن شد که اصفهان، یزد و گرگان و فارس را به حیطه نفوذ خود بیفزاید. چون به اصفهان آمد با مردم و علماء به رفق و مدارا رفتار کرد، چون شاهرخ از این جریان با خبر شد با وجود کبرسن به اصرار گوهرشاد بیگم همسر خویش، به قصد سرکوبی نوء خود، از هرات به سوی فارس شتافت. میرزامحمد چون از حرکت شاهرخ آگاهی یافت از تصمیم تسخیر شیباز درگذشت و به اطرافیان خود گفت: سر خود گیرید و فرمان پذیرید و گرنه فردا همه کشته و اسیر خواهید شد. به این ترتیب اکابر و علمای اصفهان از دور او پراکنده شدند، «اما غالب آنها از جمله شاه علاءالدین و مولانا امام امین الدین و خواجه عبدالرحمن و خواجه فضل الدین ترکه و شرف الدین علی یزدی به دست سپاهیان میرزا شاهرخ مقید و اسیر گردیدند و در قید بودند تا ضمن بازگشت بنا به اصرار گوهرشاد بیگم بدار آویخته شدند...»<sup>۱</sup>. به قول نویسنده تاریخ جدید یزد، «سیزدهم رمضان خمسین و ثمانمائه (۸۵۰) ایشان را آوردند و بر دروازه‌های ساوه بیاویختند و مثل این قتل از آن شاه سعید عجب نمود و مبارک نیامد...»<sup>۲</sup>. و بعد از هشتاد روز شاهرخ درگذشت. با اینکه در این جریان علماء و روحانیان کمترین تأثیری در طغیان میرزامحمد نداشتند، صرفاً به گناه همگامی و عدم اعتراض به روش او، مورد غضب شاهرخ قرار گرفتند و به وحشیانه ترین صورتی کیفر دیدند....

### دعوى سید محمد نوربخش

در دوره شاهرخ، سید محمد نوربخش با سرسرخی تمام دعوى مظہریت کرد. در شرح حال او چنین آمده است: سید محمد نوربخش (۹۷۵ - ۸۶۹) در شمارکسانی است که دعوى ریاست و پیشوایی داشتند؛ چون دعوى امامت و مظہریت نمود، شاهرخ حکم قتل او را صادر کرد ولی چون سید بود، از کشتن وی مُنصرف شد. در مدت ۲۰ سال سه بار به حبس افتاد، ولی هیچگاه از دعاوی خود روی نگردانید. در نامه‌یی که به شاهرخ می‌نویسد فضائل و کرامات خود را ذکر می‌کند و در مقام شکایت می‌گوید «... سه نوبت مقید گردانیده است و دو نوبت در چاه داشته، و

۱. نقل و تلخیص از مقدمه ملل و تحلی شهرستانی، به قلم جلالی نائینی، ص ۴۰ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۴۱ و تاریخ جدید یزد، ص ۲۵۲.

هزار فرسخ نقریباً پابند، اقلیم به اقلیم گردانده و الحال که آخر عمر وی است و نوبت پادشاهی نزدیک است که مُتفضی شود، هنوز در اندیشه آن است که این مظہر را، باز به دست آرد و مقید گرداند و این حال نزد مکاشفان محل است... اکنون توقع از آن پادشاه آن است که از کرده پشمیان گردد و استغفار فرماید و زیاده از این در قصد جان خاندان پیغمبر نکوشد که عمر و سلطنت به پایان رسیده است و نوبت آل محمد (ص) است. والسلام علی من اتبع الهدی...!.

### ظهور فرقه حروفیه

#### اندیشه‌ها و افکار این جماعت

در عهد تیمور فرقه حروفیه به وجود آمد و به تدریج توسعه یافت و تا عهد شاه عباس کبیر به حیات خود ادامه داد، اینک شمّه بی از آرا و نظریات این جماعت را ذکر می‌کنیم: فضل الله استرآبادی در عهد امیر تیمور گورکان فرقه حروفیه را بینان نهاد، وی می‌گفت که کلیه حروف مقدسند و در هر حرفی رازی نهان است؛ این فرقه جمال انسانی را مظہر حروف می‌شمردند و معتقد بودند که آدمی در نتیجه کف نفس و ریاضت رو به کمال می‌رود و به مقام الوهیت می‌رسد، آنها حروف را در صورت زیبا مُتجلی می‌دانستند و زیبارویان را مقدس و شایسته عشق و رزی می‌شمردند، پیشوای این جماعت یعنی فضل الله استرآبادی (متولد در ۷۴۰ هـ) سیدی علوی بود که عمر خود را در تقوی و پرهیزکاری سپری می‌کرد، دویار به سفر مکه رفت... با اینکه مریدان بسیاری داشت از مفت خوری بیزار بود و از گرفتن هدايا و نفقات خودداری می‌کرد، در ایام اقامت در اصفهان از راه کلاه مالی گذران می‌نمود، در سن چهل سالگی به تبریز یعنی زادگاه پدران خود آمد و دعوی کشف و شهود کرد و مذهب جدید حروفیه را بینان نهاد و کتاب جاودان نامه یا جاویدان کبیر را در زندان شروان تألیف کرد و مردم را به قبول آئین جدید دعوت کرد. چون امیر تیمور را به دین خود خواند، وی فرمان قتل پیشوای را صادر نمود و چون پیغمبر جدید نزد میرانشاه فرزند امیر تیمور پناه برد، وی بی درنگ فرمان پدر را به کار بست و سر

فضل الله و ائمه را نزد پدر خوی خوار می خواهد تو بی او بخدمت را جلیل کرد و درین حاله  
 ۱۴ هیلکن بی مجان رفیقین آفرود و آنچه سوخته و فته این توقیب به قول حاجی  
 خلیفه سید جلال الدین فضل اللہ اسٹر ابلدی قال سال ۱۴۰۶هـ ابعض این کشته شد. با این  
 حال تعداد این رفیقان خروجیه نظر دلو افه قدرت جوانشیه زاده فزوونی آهلا دقت، و آ  
 عده این به آئین اجدید گرفتار نموده رهبر آنکه مولانا یوسف دو دختر میرزا فضل اللہ نعیمی  
 بود که با علاقه فراوان به تبلیغ عقاید خود این برداختند ایا اینکه (این) جماعت  
 معروف به اباحت بودند، مولانا نجم الدین اسکویی، که مردی پرهیزکار بود، حکم  
 به قتل آنان نداد ولی سرانجام او را به اینکار و ادانته و قربت پناهیه شق آن این  
 جماعت و یاران و دوستان ایشان را کشتن و سوختنی از آن حمله کردند و مولاها  
 فضل اللہ نعیمی که بزخم شجاع و شاعر بود، آشته شد. لینکه بر طاعنه ازویسته شده،  
 در مسئله عاشقان یختر نکلی زل نکشند از اگر صفت این نشیخیو را نکنند  
 گلوبی علی اتفاق صدقه این ایشان مگوییا شده میرزا و ایلود اهل آنکه اوزن نکشند  
 همه این را بسته آن لهی را زل رفته به، و مانند تقدیم سعی به نیاز داشتند و بعده دل  
 اصول عقاید خروجیه و قیمه از این را مانع نموده سعی به بدلخواهی را نداشتند  
 اصول عقاید خروجیه و کتابیه به نام «محرومیه» که در سال ۱۳۵۸هـ تأثیر  
 گزده بده مخطوط است، آن را تعالیم و اقدیم می دانند و آن را دولانه از ای سرمدی  
 همواره از در حرکتی می باشد، تغییراتی اکنون در عالم حشامد و ملی شود و معلوم همان  
 جزک است، تبلیغ اوضاع جهانی بجهة طور اذواری نموده ای گردید، هیله در عیا بردا  
 آغازی روانه چالی ایستاد که به مظاهر خدنا به به یا کدیگر ظاهر این شهودند، اظهرت آن مفتره  
 ابتداء، قیامت نهان طام، نکرار ای فی شهوده ای احمد اونه لفتعل ای ای در، شئی خصیان مطلع  
 می شود و شخصی ای صوات ایه نیز ای خلق الله آدم علی، شهور نهادین مظاهر الهی  
 در لحیه، نکش ایله ایلیه ای نوبلا ای آخره، بل مظهور ایلیه ای مظهور، می کندی من محمد بی  
 غبد الله (ص) آنچه بی خاتم پیغمبران بوزدما و بقعد ایه لی فرمود جهاد الله علی وشد اکن  
 عپا زندگان ای علیین ای بیطالب (ع) نا، لحق ایلیه ای شکری (ع)، امام هزاردهمین و فضیل اللہ  
 ای هزار آیادی، نخواه خاتم الاولیاء و آخرین آن مظاهر ای شاهنوردیکن خود را اینه آغازند لوره  
 جدید و مظهر الوهیت می داند... انسان بر سایر موجودات به قوه ناطقه (کلمه) امتیاز  
 دارد و آن را به وسیله ۲۸ حرف الفبا به تحریر می اورد. بایی حساب (جمله) که از

ارزش عددی این حروف استخراج می‌شود، این طایفه تأثیرات عظیم قائل هستند و ظاهر آینه‌چیزی اخروفیه و اعیاد را از فرقه ایمه‌اعیله و باطنیه اقتیاس کرده باشند. پس از کشته شدن‌لور فضل الله استرا آباوی شنگردان و جانشیان از بوانشیان تعالیم حروفیت پیدا ختنندند که باز جانشیان نامدلو او که ملقی به علی‌الاعلی بود، ابهان‌تولی (ترکیه) گریخت و به خانقه حاجی بکاش درآمد و جاویدان نامدند. به صوفیان لذت خانقاوی تعلیم دادن گرفته بجا احوال بکاشل و بدان اوقا پنهان‌فتندند از آن پیش اخروفیت مذکون اشیدانیه لشکر این به خمه لش لعن، <sup>۱</sup> عمش، <sup>۲</sup> لذا رجهه، <sup>۳</sup> پر لذت خروقیه کتابهایی و فارسی مدت‌کل مانده که غالباً پاکلمه <sup>۴</sup> نامو، همراه لسته مانند آدم نامه <sup>۵</sup> و حجت ایات معمی نزد نامعی، آخر ایات نیامه <sup>۶</sup> هدایت نامه، حقیقت نامه، شعرائی نیز داشته‌اند... سرانجام حروفیه با وجود تقهیه‌ای که در حفظ اسرار مذکوه بخود می‌کردند، بارها در ترکیه عثمانی گرفتار تعقیب و آزار حکومت‌های وقت عثمانی شدند، بسیاری از حروفیه و بکاشیه را کشته‌ند و خانقه‌های آنان را ویران کردند و ایوان آنان را به ضیوف فاقه نقیضندیه دادندند. در باب قلع و قمع رایه طایفه در قرن پانزدهم به جهیزی ایشانکردیگل منشی، در کتاب عالم‌آرایه عیاسی، در وفا معحال، <sup>۷</sup> به صارت که نمقلون هفت‌تین ممالک جلویش شده عبارت از ایشان در این خبر که زیر قوه حروفیه که در کرد و می‌نمی‌کند از گلوله هیئت‌واری ایشان در ویران خواهد قدردند اما کو از جماعت نقطع و بود و در قزوین مسکن داشت و تکیه‌بنا نهاده بود و به این اشیاء جوان در آن شهر به قتل رسانیدند و همچنین جمیعیت از علمای آن فرقه مانند مو لانا بسلمان طبیعت را و حقیقت‌کشید و میر سپاه احمد کاشی که رسیح‌الله هیئت علمی تقطیر نوشته بود در آن شاپیه دستی خود را شکسته بود که در کوچه در روپیش کماله اقلیمی در ویشی بستانه باشد و جمله خداوند این امر را در اصلاحخانه این به دهانه عده‌هی فرمودند که ای اسدکنده بیگ منشی هنوز شده است <sup>۸</sup> در ایامی کو و لایه‌انه در اثر تحدید و تقویت عقاید و افکار حروفیه تأمینه جانی قدر اشتند، بعضی از تیرانین این فرقه پیش‌بین و بیان آن را درین روحیه و این طبقیت حسنه‌فی، دش با کره شور و این ویگمه شهرهای قفقازی‌بنین پس از این داشتند، <sup>۹</sup> همان‌جهه به شهربیه عجب‌الضریب و <sup>۱۰</sup> تندخ و لغت بـ لـ تـه رـ زـ نـ اـ تـ سـ فـ نـ پـ نـ اـ هـ جـ عـ لـ کـ اـ هـ خـ لـ زـ دـ بـ مـ دـ آـ هـ شـ مـ تـ نـ سـ الـ حـ وـ بـ مـ حـ عـ مـ دـ بـ مـ آـ نـ هـ نـ عـ اـ وـ بـ بـ شـ اـ (ـ مـ عـ لـ سـ ) رـ هـ لـ تـ سـ لـ تـ سـ هـ عـ

### جنبیش حروفیه در ایران

«جنبیش دراویش حروفی را باید جزء رشته جنبیش‌های انقلابی در اویش مانند سرپرستی، مَرعشیه، بکتابشیه و نظایر آن دانست که در نقاط مختلف ایران و ترکیه امروزی پدید شده است، و از جنبیش‌های پیکار جو و مثبت صوفیان و درویشان است.

جنبیش حروفی از زمان میرانشاه ولد امیرتیمور گورکان در نیمة دوم قرن هشتم هجری آغاز می‌شود و در زمان شاهزاد میرزا باکشتار هاداران آن در نیمة اول قرن نهم خاتمه می‌یابد و لذا این جنبیش را می‌توان به دوره مجزا از یکدیگر تقسیم کرد و ما می‌کوشیم اطلاعاتی را که درباره این دو دوره جنبیش گرد آورده‌ایم، هرچه جامع تر به دست دهیم.

#### الف - حروفیه در دوران میرانشاه:

درباره جریان این جنبیش در «مزارات تبریز» که آقای دکتر صادق کیا در مجله دانشکده ادبیات بخش‌هایی از آن را نقل کرده‌اند اطلاعات جالبی می‌بینیم. جریان این است که شخصی به نام مولانا فضل الله نعیمی استرآبادی حروفی بنیادگذار این فرقه است، فضل الله استرآبادی از میان انواع علوم صوفیه، به «علم حروف» نوچه خاصی کرد و آن را وسیله کشف و کرامات برای خود قرارداد، مولانا فضل الله نعیمی شاگرد پیر سید نسیمی بیضاوی شاعر بود و در دوران میرانشاه ولد امیر تیمور گورکان می‌زیست. در مزارات تبریز درباره فرقه حروفیه آمده است: «این طبقه مشهور به اباخت و تزند قند و در آن زمان با پادشاه خیلی اختلاط داشته‌اند، مردم به‌این قوم بسیار گرویده بودند، آخر علماء هجوم کرده فتوها نوشتند که شرعاً خون این قوم را باید ریخت و اگر پادشاه احتمال کند، دفع پادشاه نیز غررض است، مولانا نجم‌الدین اسکویی که از گزیده علماس است در نوشن فتوی به قتل این جماعت ملاحظه نموده نداد، پادشاه معتقد به فتوای وی بود، گویند در آن زمان مجذوب بود در کوه سرخاب که هرگز به شهر عبور نمی‌کرد، در خلال این حال روزی مجذوب در کمال حدّت به شهر آمد و به خانه مولانا نجم‌الدین رفت و از روی عناب تمام گفت که حضرت رسالت پناهی (صلعم) امشب به واقعه من آمد و فرمود که برو

به نجم‌الدین بگو که حکم به قتل این جماعت کن که اینها مُخرب دینند، چون مولانا این سخن یشنید گریه بسیار کرد و حکم قتل فرمود، گویند که قریب پانصد کس کشتند و سوختند و اهل حقیقت براین اند که در فضل الله نعیمی فتوری نبود و در کمال تَزَهُّد بود و نان کسی نمی‌خورد و به طاقیه دوزی اوقات می‌گذرانید...».

از این شرح جالب «مزارات تبریز» چند چیز فهمیده می‌شود:

۱- حروفیه با میرانشاه روابط نزدیک داشتند مانند زمان قیاد ساسانی که با مزدکیان رابطه نزدیک داشت، شاید میرانشاه می‌خواسته است، از آن‌ها برای تضعیف روحانیت، چنان که شیوه متداول در ایران بوده است، استفاده کند.

۲- مانند همان دوران که مویدان اعمالی فشار می‌کردند، این بار نیز علماء جنجال برداشتند و پیروان مردی را که از راه طاقیه (کلاه) دوزی ارتزاق می‌کرد، و به زهد و ورع معروف و تمام عمر در شروان زیسته، در شهر هرات به «اباحه» و «زنده» و اعتقاد به تناسب منسوب یا متهم کردند یعنی تقریباً همان اتهامات زمان مزدک را تکرار کردند. در بعضی از منابع به حروفیه مجاز شمردن شرب شراب و ضرورت اعتراف به گناه در مقابل «بابا» (مقام روحانی) نسبت داده شده که آن هم به قصد درآمیختن نظریات آن‌ها با مسیحیان و برانگیختن جماعت عوام علیه آنان است.

۳- مهم‌ترین عالم وقت (مولانا نجم‌الدین اسکویی) از راه صداقت یا سالوسی زیر بار فشار نمی‌رفت تا آن که «مجذوبی» خواب نماشد و پس از این صحنه سازی مولانا فتواد و پانصد نفر در شهر هرات کشته شده یا محروم گردیدند.

**فضل الله نعیمی** از ائمه صداقت و ائمه علیت مانع بخیر ایه لعله میشانند مولانا فضل الله نعیمی استرآبادی که بود و چه گفت؟ وی در زمان امیر تیمور می‌زیست و با طاقیه دوزی به سر می‌برد و در شهر شروان کتبی به نام «جاودان نامه» یا جاودان کبیر و عرش نامه و غیره به لفظ گرگانی تألیف کرده است و البته مقصد از این کار آن بود که تعالیم خود را برای مردم، عوام فهم تر گرداند، و موافق شطحیات فائلان به علم صوفیانه و «حروف» گفت: من به «بیسَ آؤْحَنِ إِلَى عَبْدِوْ مَا آؤْحَنِ» بی برد، ام زیرا برای رخته کردن در بطن کلام قرآن و حدیث، راهی جز یافتن راز حروف نیست. وی حروف را قدیم می‌دانست و می‌گفت که خدا بر نص «و علم الاسماء» و

و با آدم انبیاهم بالشمارهم آنها را به آدم آموخته بجه نیایند و در آن میتوانند اینجا در  
بین پیش از آن که تفضل الله محرر و فی بنی قریلی به دست شخص فیرانشاه کشته شده باشد  
حرر و فیله کشته هیرانشاه را به دل ایگرفتند او را مازانشاده و در جمال زمان نامی بندند هنگامی شد  
که میرانشاه در اینجا بیان، بعضی اسرار و خود را کشتماشده خسرو و فیله گفتند اینکه کله قیمتان  
مرده است، دیگر نویک ظهور قائم فی غرور است که صاحب المکافیف است و جهان را  
پر از عدل و اراد سخراهه کرد؛ در انتظارات محرر و فیله، فضل الله اصغر آبادی به مشاهده حکمی از  
مظاہر الهی فو ضیافت می شد از هر چهار حسر و فیله تلاحت خاکیز صرفیه که حکم تو قدر از در الات  
عالی منتشر شد و از همه پیغمبر منجلی می دیدند، قایل به اعماق مظاهریت انسان بودند و خدا  
در الواقع برای فضل الله اصغر آبادی (چنان که بعد از اینجا به اینه ببرانی هیزانی خشی غلبه بجه)  
نوعی الوهیت، قائل گردیدند چون وی (را) خسرو و فیله خدا امی شهد و نداشتن این اندیشه  
تجسم خدا و قدر و جوادی که امظاہر شجاع بخش که به شکل دیگر در چایه «منه و دشت»  
نیز قرار دادند اندیشه ای تکهن لشکریت رینه سانه چه مهنه بوبسته خسته بودند  
تریسه ب ایش بسته نیمهش ایجه هیچ چیزی هبیولنه نیان مخفی، ندانیج ایجه  
دلب فی خسرو و فیله از دیگران شاهرخ نیست (الله و ولده) «بله» بیان شده، ولنچه بیان شده  
در حاره اخراج و فیله از دیگران شاهرخ نیز حبیب السیاره حبیب لحسان دامیر امطاط لخواص،  
جالیی بله مالی دغداب و می غنی (نویسنده) نیوز فی الجھنمه کلام مریع الآخرالله ۸۳ هنگاهی اکه  
شاغریع به مسجد الجامع هرات رفته بود که پیش از احمدی نام که از مژده اش غول الط  
فضل الله است را باید بیواد، به مخواست داد خواهان، گاغذشی دو خاسته برشواره شاهرخ که  
آمد و کاردی بر شکم او زد، زخم منجر به مرگ شاهرخ نشد ولی احمدی را در دم  
گشتد، بعدها میرزا با استقر فرزند شاهرخ و امراء به شخص احوال احومه ای فشنیون لغه  
گشتد و به طوفانی خبیث الشیئر؟ در خیبر و هر حربی هم لباعل آن مردک «حکایت ای بافتند و در  
خانه بی ایکه ایز لجی ایچه شهر واقع بوش بنا آن کلید بگیرده شد و نهادم گشتد که در این  
خانه ای جمعی عقد که به طایقه دوزی سخن ایز دارند و از این معاورت شاهرخ و از آن سلحمله  
صلیب الدین شعله نیز که ایز شنیده و داشتمند معرفت رخان ایوان معروف بخطاط رفته  
و آمده من گشتل که بخود ایز نزدیکان همراه شاهان و از رو شنید که ایز فیبر دار و خان نخوازه  
نمی شد نشانی بیهی دشیله نیز آنکه همان ملکی نیز همچنین را بی ایش و ایه  
ج ۳، ص ۱۵۶ بعد.

بیود شاه سینه همیزی داشت و برادر مولانا معروف را در جاه قلعه اختیارالدین صحبوس  
ل کردند که بیوس خواجه عضید الدین که دخترزاده مولانا فضل الله است آبادی بهو و  
جمعی دیگران از موافقان احمد لر را مقنولایکه «امحروق» ساختند. اشتباع  
برادران موقع بایستی و شاهزاد مطلع شدند که احمد لر گاهی نزد امیر سید قاسم  
انوار به این معروف پیشنهاد نهاده است. پس از آنکه بایستی نسبت به قاسم انوار  
شاعر و دانشمند معروف مظنون شد، او را از هرات به سمرقند تبعید کرد و او در این  
نشیف تجھیز، حملت میرزا الغیبگ قوار گرفت و پس از پیشنهاد خراسان پرگشت و در  
خرج روید از ولایت هرام وفات یافت و هنگامی که بایستی هنگامی که بایستی قاسم انوار را تبعید  
می کرد، وی غیر ای کفت بدین مطلع نموده بین همه ای انتقام رفته و میرزا  
نهی داشم. چه افتاده است قسمت از قدر ما را کنند. در گاهی رانند دائم دریدر مارا  
شاعر و عارف معروف عیل الدین حسن جامی متذکر می شود که شاگردان قاسم انوار  
پرخی میزراست و آواز دینجه را مراجعات نمی کردند و هشتوی وانیس العارفین، را  
نیز پیغام غلط میخواست مصطلحاتی صویخی می شمرد. این اتفاق را می بینیم که این اتفاق  
لیست بیان می رفته باشد (الرسان، ۶۰۰). هر چند، علاوه بر میرزا بایستی آ (تسا) مل میرزا آ  
ارنجها و آلام سید صابین الدین تفتش عقايد در عهد شاهزاده شیخ تلق  
یکی دیگر از کسانی که در جریان «احمد لر» مظنون واقع شد و صدمات گران  
دیدند اثیمیند و بوسنده معروف سید صابین الدین عطی بن محمد بن محمد ترکه  
اصفهانی بوسنده رسالت معروف و نقشه المصدور، اول و ثانی است. رس از سوء قصد  
احمد لر چنان که گفته شد، علاوه بر قاسم انوار، صابین الدین علی نیز مورد سوء ظن  
واقع شد وی در نقشه المصدور دوم و خطاب به میرزا بایستی پس از بیان آن که شنیدن  
ب خبر کاره خوبی داشت شاهزاده حیرت و تأسیف او شد، گوید: «یک صلاح جمعی  
صلاحاء و عزیزان را طلبید (یعنی طلبیدم) و نسخه صحیح تخاری در میان نهاده و  
در کیفیت خشم این جهت رسالتی از واقعه مشورت می کنند، ناگاه شخصی از قلعه  
سید که ابلحی آمده است و به حضور شما احتیاج دارند جهت مشورت و ضرورت  
در شد و اندشنیده همیان بود و دیگر نه خانه را دید نه بایان و نه فرزندان و عمال، مگر  
به بدترین اوضاع و احوال.

بارید بیاغ ما نگرگی ۵ نسخه گلچین سهم سلطنت فرانسیس بلبرگی  
برای ۹۷ مصفحه ای از خیان سالمه و المته امیر من انتیکه، ای اصناف الله ۷.

هرکس که روزی سلامی بدین فقیر کرده بود، روی سلامت ندید همه را به تعذیب گرفتند، خانه را مهر کرده بنده را در قلعه به جایی محبوس داشتند، هیچ آفریده را نمی گذاشتند که پیش این فقیر آید مگر جمیع محضلان متشدّد که چیزی می طلبیدند؛ تا کاغذها و املاک هم سستند، بعد از آن که چند روز تعذیب کردند با جمیع روانه گردانیدند که عیاداً بالله از تشویش و تعذیب کردند سبع ضار، پیش ایشان ملکی باشد.

دل پر زخون و با تو نزنم دمی که نتوان به حضور تازینیان غم دل درازگفت  
و تفرقه بسیار از آن متمرّبه خاطر رسید که این فقیرزاده را طفل و عورتی چند ملازم بودند و هیچ خدمتکار را زهره نبود که پیدا شوند تا به خدمت چه رسد.

از جور بی حفاظتی و از ظلم بی خودی زیشان چه ها ندیدم بر من چه ها، نرفت چون به همدان رسید، آن ماده حاده، رو به انحطاط نهاد و گرتی پیری و دانش و همه دانی فایده کرد، بزرگان همدان وضع این فقیر به داروغه گفتند او نیز ترحیبی کرد، ولیکن به طرف گردنستان فرستاد و ایشان را باقلایع ترکمانان (متقصد ترکمانان آق قویونلو است) آمد و شد و دوستی بود. در حال شخصی همراه کرد بر سبیل سوقات پیش ترکمان فرستادند و ایشان نیز خلاص کرده خود را با جمیع همراه کردند و به تبریز سپردنند...!.

پس از مدتی در تبریز و گیلان و نظری بالاخره در صاین قلعه، «سیدبا شاهrix ملاقات می کند. شاهrix در این ملاقات به سید گفت، رزمات وارد تدارک می شود.»<sup>۱</sup> و این رساله که مؤلف به میرزا بایستقر نوشته، علی القاعدہ بایستی به تاریخ ۸۳۲ باشد و احوال سید جز این اطلاعی نیست؛ این قدر معلوم است که وی این رساله را برای طلب تدارک و جبران خدمت به بایستقر نوشته و مکتوب خصوصی دیگری در فصل زمستان به شاه یا بایستقر نوشته و پس از دعا می گوید: «... امری که فرمودند که هرکس چیزی از این فقیر برد، باز پس دهد مقرر فرمایند امضا یابد... باز می گوید عیال و اطفال درگرو و قرض خواهانند، و می خواهد از وجود حاصله قرض های خود را ادا کند و عیال و اولاد را خلاصی داده حرکت کند و شاید

۱. لغت نامه دهخدا، حرف «ص»، صفحه ۵.

۲. ملل و نحل، شهرستانی، به اهتمام جلال نائینی، از صفحه ۳۶ به بعد